

The Application of Content Analysis in Historical Research and Its Contexts

Mohammad Mahdi Saeedi¹  and Mohammad Reza Barani² 

1. PhD in Islamic Civilization History, Department of History of Civilization, Complex of Islamic History, Sirah and Civilization, Al-Mustafa International University, Afghanistan.

E-mail: mohamadmahdi_saeidi@miu.ac.ir

2. Associate Professor, Department of History, Al-Zahra University, Tehran, Iran.

E-mail: m.barani@alzahra.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 13 May 2023

Received in revised form

2 March 2024

Accepted

17 April 2024

Available online

27 September 2025

Keywords:

Hussein Munis,
Atlas of Islamic History,
Dirasah fi al-Sirah al-
Nabawiyyah,
Biographical Writings,
Historiography,
Egyptian Historians

ABSTRACT

Content analysis has gained widespread application as a research tool across various fields of social sciences. However, its theoretical perspective in the realm of historical studies—particularly within the Persian-language context—remains insufficiently defined. Accordingly, this study seeks to elucidate the epistemological and methodological foundations for applying content analysis in historiography and to introduce specific cases of its implementation.

To achieve this aim, the required data were collected through library research and examined using a descriptive-analytical method. The findings indicate that historiography shares a common paradigm, perspective, and approach with content analysis—both emphasizing understanding causal reasoning rather than determining causality. From a methodological standpoint, the use of content analysis in historical research can be justified through shared intellectual operations such as analysis, interpretation, and even description. Consequently, its application in history, which deals with unstructured data, is considered both legitimate and valuable. Based on these insights, three practical domains of content analysis in historiographical studies are identified: the sender, the receiver, and the message text.

Cite this article: Saeedi, M.M. Barani, M.R. (2025). The Application of Content Analysis in Historical Research and Its Contexts. *Historical Studies of the Islamic World*, 35 (3), 141-162.
<https://doi.org/10.22034/mte.2024.10730.1452>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

<https://doi.org/10.22034/mte.2024.10730.1452>

کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی و زمینه های آن

محمد مهدی سعیدی^۱، محمد رضا بارانی^۲

۱. دکترای تاریخ تمدن اسلامی، گروه تاریخ تمدن، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، افغانستان.

رایانامه: mohamadmahdi_sacidi@miu.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران. رایانامه: m.barani@alzahra.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

کلیدواژه ها:

معرفت شناسی تحلیل محتوا،

روش شناسی تحلیل محتوا،

تاریخ نگاری،

کاربرد تحلیل محتوا.

تحلیل محتوا به عنوان یک ابزار پژوهشی در عرصه های مختلف علوم اجتماعی کاربرد گسترده ای یافته است. اما چشم انداز آن در حوزه مطالعات تاریخی حداقل در محدوده زبان فارسی به لحاظ نظری، از وضوح لازم برخوردار نیست. لذا در این پژوهش تلاش گردیده زمینه های معرفتی و روش شناختی کاربرد آن در تاریخ پژوهی روشن شده و مواردی از کاربرد آن معرفی گردد. برای دستیابی به این هدف، داده های لازمه به شیوه کتابخانه ای فراهم شده و به روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته اند. در نهایت مشخص گشته که تاریخ پژوهی به سبب تبعیت از پارادایم مشترک، دیدگاه و رویکرد یکسان نسبت به عینیت و تبیین که در پی فهم دلیل است نه تعیین علّیت، با تحلیل محتوا، زمینه مشترک دارد. در عرصه روش شناختی نیز کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی، با نظر داشت استنباطات عقلی مشترکی چون تحلیل، تفسیر و حتی توصیف، قابل توجیه بوده، در نتیجه کاربرد آن در تاریخ که مأمور پردازش داده های بی ساخت است، امر پذیرفته شده تلقی می شود؛ با توجه به این حقیقت سه حوزه کاربردی تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی (فرستنده، گیرنده و متن پیام) معرفی گردیده است.

استناد: سعیدی، محمد مهدی؛ بارانی، محمد رضا (۱۴۰۴). کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی و زمینه های آن. مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۳۵



<https://doi.org/10.22034/mte.2024.10730.1452.۱۶۲-۱۴۱> (۳)



© نویسنده گان.

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

مقدمه

خروج از گفتمان غالب پوزیتیویستی حاکم بر قرن نوزدهم و روی آوردن به پارادایم‌های هرمنوتیکی و پدیدارشناختی، تاریخ را به زمان حال نزدیک ساخته و امکان تلفیق و تداخل گفتمان‌های حال و گذشته را فراهم کرده است. از سوی دیگر برای درک بهتر و کامل‌تر حیات اجتماعی انسان، محققان علوم انسانی، مجبور شده‌اند، هرچه بیشتر به یکدیگر نزدیک شده و از راهکارها و تولیدات هم، در راستای تعمیق دانش خویش بهره‌گیرند. (رضوی، ۱۳۸۸: ۶۷) یکی از مصادیق اصلی این تعامل، طبق دیدگاه «قانون» بهره‌مندی تاریخ از همه اشکال، شواهد، روش‌ها و ابزارهای علوم اجتماعی است. (اوگونی و آتویی، ۲۰۱۴: ۳۴)

از روش‌های مهمی که در علوم اجتماعی، بخصوص در حوزه ارتباطات و رسانه، بسیار از آن استفاده شده است، تحلیل محتوا می‌باشد. در این روش پژوهشی، ویژگی‌های معرفتی و روش‌شناختی خاصی دیده می‌شود که آن را مستعد بهره‌برداری از سوی پژوهندگان حوزه تاریخ، نشان می‌دهد. با چنین ذهنیتی است که این تحقیق درصدد برآمده، روشن سازد که آیا تحلیل محتوا از لحاظ مبانی معرفتی و روشی، زمینه کاربرد در تاریخ پژوهی را دارد؟ به دنبال آن مشخصاً چه کاربردهایی را می‌توان برای تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی برشمرد؟

فرض بر آن است که مبانی معرفتی و روشی تحلیل محتوا به گونه‌ای است که زمینه تعامل آن را در تاریخ پژوهی فراهم ساخته و سبب می‌گردد تحلیل محتوا کاربردهای متعددی در تاریخ پژوهی داشته باشد.

برای اثبات این مفروضات داده‌های فراهم آمده از طریق روش کتابخانه‌ای با روش توصیفی - تحلیلی در دو گام مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ در گام نخست زمینه‌های معرفت و روش‌شناختی کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی مورد بررسی واقع می‌شوند و به دنبال آن حوزه‌های کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی مطرح می‌گردند.

پیشینه پژوهش

متأثر از فقر مباحث نظری حوزه کاربست تحلیل محتوا در تاریخ‌نگاری به خصوص در محدوده زبان فارسی، طبق تقصصی که به عمل به غیر از متنی یکتا و منتشره در منابع مجازی متفرقه، تحت عنوان «درآمدی بر روش تحلیل محتوا و برخی کاربردهای آن در پژوهش‌های تاریخی» منتسب به مهدی جمالی‌فر، عملاً مطلبی مرتبط با موضوع این تحقیق، مشاهده نگردید. مطالب نوشته مزبور را می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: در آغاز نوشتار صحبت از

چیستی تحلیل محتواست با نقل قول‌هایی پیرامون تعاریف، روش بودن یا نبودن تحلیل محتوا، انواع و شروط عام آن. بعد از آن و بدون طرح زمینه و مبانی نظری کاربرد تحلیل محتوا در سایر عرصه‌ها و با مفروض گرفتن آن‌ها، بخش کاربرد عام تحلیل محتوا شکل گرفته و دسته‌بندی کاربردهای عام، تحت ملاک‌هایی چند، از محاسن این اثر قلمداد می‌شود. در ثلث آخر مقاله مبحث اصلی شروع می‌شود و در آن کاربرد تحلیل محتوا، محدود به پنج بخش می‌گردد که دو بخش نخست آن به وضوح به کاربرد تحلیل محتوا در شخصیت‌شناسی و بازشناسی صاحب اثر مشکوک اشاره دارد. اما مثال‌های اندک ارائه شده در آن، میدانی نبوده و برگرفته از آثار کلاسیک غربی و ترجمه شده تحلیل محتوا می‌باشند. بخش سوم تحت عنوان «بررسی پیام‌های موجود در منابع»، از کاربرد تحلیل محتوا در بررسی مطالب روزنامه شروع شده و با ذکر تاریخچه تأسیس رادیو در ایران و طرح مباحث مربوط به موفقیت اروپایی‌ها در کسب اطلاعات از تحلیل گزارشات رادیوهای دشمن، این قسمت خاتمه یافته است. دو بخش پایانی، حاوی مطالب کلی درباره رابطه تحلیل محتوا با علوم اجتماعی و جغرافیا می‌باشد و مندرجات آن تناسب کافی با مبحث کاربرد ندارند.

آنچه تحقیق جاری را از نوشته مذکور متمایز می‌سازد، توجه به زمینه‌ها و مبانی نظری کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ‌نگاری، تأکید بر مشترکات نظری تحلیل محتوا و تاریخ‌پژوهی، رصد و تعیین موارد کاربرد در قالب عناوین مرتبط و مناسب با ذکر شواهد و مثال‌های عملی انجام یافته در فضای آکادمیک زبان فارسی می‌باشد.

چیستی تحلیل محتوا

تعاریف روش تحلیل محتوا تابع مرور زمان بوده و با توسعه فنون و ابزارها و طرح مسائل جدید، دچار تغییر گردیده است؛ (کرپیندورف، ۱۳۹۰: ۱۳؛ ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰: ۱۷-۲۶) نخستین توصیفات رسمی تحلیل محتوا توسط «هارولد لاسول»، «دانیل لرنر» و «اتیل دسولاپول» در سال ۱۹۵۲ ارائه گردید، که بر اساس آن تحلیل محتوا تکنیکی دانسته شده که هدفش توصیف دقیق، عینی و عمومی موضوع در زمان و مکان واحد می‌باشد. (مک‌نامارا، ۲۰۰۵: ۲۵)

در همان سال «برنارد برلسون» تحلیل محتوا را به گونه‌ای تعریف کرد که صراحت بیشتری در کمی‌گرا بودن آن داشت: «روشی برای توصیف عینی، منظم و کمی محتوای آشکار ارتباطات». (مک‌نامارا، ۲۰۰۵: ۴)

اما هولستی به سال ۱۹۶۹ تحلیل محتوا را هر نوع تکنیک پژوهشی می‌دانست که به شکل سیستماتیک و عینی ویژگی‌های مشخص شده در متن و محتوا را استنباط می‌کند. (هولستی، ۱۳۸۰: ۲۸) این تعریف اشاره‌ای ضمنی به محتوای پنهان پیام دارد و می‌تواند سر آغاز رویکرد

کیفی به تحلیل محتوا محسوب شود.

اخیراً نیوندورف (۲۰۱۷) در ضمن تأکید جدی که بر تحلیل محتوا به عنوان یک روش تحقیق کمی با ظرفیت تولید یافته‌های قابل تعمیم، داشته است؛ خاطر نشان ساخته است که تحلیل محتوا باید شامل مقولات عینیت- ذهنیت در کنار قابلیت اطمینان، روایی، تعمیم پذیری، تکرار پذیری و آزمایش فرضیه باشد. (مک‌نامارا، ۲۰۰۵: ۳) یعنی در حالی که تحلیل محتوا را با استفاده از روش تحقیق کمی با توانایی یافته‌های قابل تعمیم، توصیف می‌کند؛ همراه با عینیت، مفهوم پست مدرنیستی ذهنیت را هم مطرح می‌سازد. (مک‌نامارا، ۲۰۰۵: ۴)

تعاریف فوق‌گویی کاربرد روش‌های «توصیفی» و «استنباطی» هنگام تحلیل محتواست. در روش توصیفی ظاهر پیام مورد بررسی قرار می‌گیرد و در روش استنباطی محتوای پنهان آن توصیف و تفسیر می‌شود. با شیوع رویکرد کیفی روش «ارتباطی» نیز مطرح شده است که تمام وجوه پیام را مورد توجه قرار می‌دهد. (قهرمان و میثم، ۱۳۹۵: ۱۴۲ و ۱۴۳)

در مجموع با نظرداشت تغییرات مفهومی تحلیل محتوا، می‌توان آن را روشی دانست که خصوصیات زبانی یک متن را به طور عینی و سیستماتیک بررسی نموده و از آن نتایجی درباره ویژگی‌های فردی، اجتماعی، نقطه نظرات و گرایش‌های خالق اثر و محتوا به دست می‌آورد. (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰۹)

در تحلیل محتوا استنباط و استخراج پیام‌ها، الگوها و نمادها از متون بر اساس اقتضائات اهداف و سؤالات پژوهش، با دو رویکرد اصلی کمی یا کیفی صورت می‌گیرد. (معروفی و یوسف زاده، ۱۳۸۸: ۱۵؛ مؤمنی‌راد و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۹۴) در تحلیل محتوای کمی با روش «توصیفی» بیشتر به ظاهر متن، شمارش کلمات یا جملات خاص و محاسبه فراوانی آن‌ها، اکتفاء می‌شود، با این فرض که تکرار کلمه یا جمله نشان دهنده حقایقی در رابطه با موضوع مورد نظر است. در تحلیل محتوای کیفی با روش «استنباطی» یا «ارتباطی» بیشتر به مضامین پنهان متن توجه می‌شود و استنباط و استخراج معنا از آن مد نظر قرار می‌گیرد. تحلیل محتوای کمی متأثر از معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی است و قائل به عینیت در پژوهش است. اما تحلیل محتوای کیفی از مفروضات تفسیرگرایی بهره می‌برد. (قائدی و گلشنی، ۱۳۹۵: ۶۴ و ۶۵ و ۶۹ و ۷۰)

علاوه بر دو رویکرد مذکور رهیافت‌ها و رویکردهای دیگری نیز در تحلیل محتوا از سوی کارشناسان مطرح شده‌اند. مانند: رویکرد استقرایی، قیاسی، متعارف هدایت شده، تجمعی، عمل گرایانه، معنا جویانه و (کرپیندورف، ۱۳۹۰: ۴۱ و ۴۲) تمامی رویکردهای مذکور از دایره دو رویکرد اصلی کیفی و کمی خارج نیستند و بیشتر جنبه عملیاتی دارند و بر اساس ضرورت‌های

اجرای مطرح شده‌اند و هنگام کد گزاری، مقوله‌بندی و تحلیل نقش پیدا می‌کنند. لذا قابلیت جمع در یک تحقیق را دارند چه بسا اتفاق می‌افتد که تحلیل‌گر محتوای کیفی بر اساس رویکرد قیاسی از رهیافت «هدایت شده» بهره‌برد. (قائدی و گلشنی، ۱۳۹۵: ۷۲ و ۷۳)

از سوی دیگر «شومیکر» و «ریز» از دو رویکرد یا سنت تحلیل محتوایی دیگر نیز یاد می‌کنند: سنت‌های «رفتار گرایانه» و «انسان گرایانه». در رویکرد رفتار گرایانه، تحقیقات متوجه تأثیراتی است که محتوا تولید می‌کند و تحلیل‌گران این رویکرد در تلاشند از محتوای رسانه برای شناسایی یا پیش‌بینی آینده استفاده کنند. اما رویکرد انسان گرایانه به محتوا، نگرش به سوی گذشته است نه به آینده. هدف محققان انسان‌گرا، آشکار سازی «حقایق» مربوط به یک جامعه بر اساس محتوای پنهان متون است؛ (Macnamara, 2005: 3&4) که این هدف نقطه اتصال پژوهش‌های تاریخی با تحلیل محتوا محسوب می‌شود. چرا که تحلیل محتوا می‌تواند بدون ارتباط با زمان و مکان در مورد محتواها و منابع که در زمان‌های گذشته تولید شده‌اند، به کارگرفته شود و از آن طریق اطلاعات پرازشی درباره جوامعی که مطالعه مستقیم آن‌ها میسر نیست عرضه کند. (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰۹)

زمینه‌های کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ‌پژوهی

الف - زمینه‌های معرفت‌شناختی

در این‌جا سعی بر آن است که روشن شود تحلیل محتوا از کدام مبانی و پارادیم‌های معرفت‌شناختی متأثر می‌باشد تا شراکت مبنایی جهت کاربرد در تاریخ‌پژوهی را بیابد. البته از آن‌جایی که تحلیل محتوا در بستر پوزیتیویسم شکل گرفته بسیاری از مبانی آن یادگارهایی از این رویکرد را به همراه دارد. اما با پیش‌آمد تغییرات مفهومی و مطرح شدن تحلیل محتوای کیفی، از آن دیدگاه اثبات گرایانه کم و بیش فاصله گرفته و به تفسیر گرایی رو آورده است. لذا اشتراک مبنایی آن با تاریخ‌پژوهی دور از انتظار نیست.

مساله عینیت

امروزه از عینیت دو مفهوم مطرح است: عینیت به معنای مطابقت با واقعیت و عاری بودن از ذهنیت و همچنین عینیت به عنوان شیوه خاصی از تحقیق. ایجاد عینیت به معنای نخست در علوم اجتماعی منتفی است. لذا توصیه شده است محققان علوم اجتماعی در حین انجام تحقیقات خود عینیت را به معنای دوم در نظر بگیرند که محققان را از ارزش‌ها و احساسات شخصی تا حد ممکن دور نگه می‌دارد و ملزم می‌سازد از روش‌هایی در تحقیق تبعیت کنند تا

ذهنیت را به حداقل رسانده و نتایج تحقیقش را برای سایر محققان نیز قابل قبول سازد. (خطوانی و پانوارت، ۲۰۱۹: ۱۳۲)

از سویی دیگر در تحلیل محتوا «عینیت» جزء شروط صحت تحلیل در کنار انتظام و عمومیت قرار گرفته است. منتها این شرط در تحلیل محتوای کمی متأثر از پارادایم تحصّلی خواهان آن است که فرآیند تحلیل بر اساس قواعد، احکام، دستورات و روش‌های خاص به گونه‌ای انجام پذیرد که تکرار آن با تبعیت از آن‌ها و اطلاعات مشابه، نتایج مشابه به بار آورد (برقراری شرط پایایی). (هولستی، ۱۳۸۰: ۱۴) اما عینیت در تحلیل محتوای کیفی با وجود مطرح و مهم بودن، از تعبیر دیگری برخوردار است؛ چرا که انتظار «شکل‌گیری نتایج مشابه» با ماهیت آن که ذهنیت در آن نقش اساسی دارد سازگار نیست. لذا «مرتن» پیشنهاد می‌کند که تمامی تصمیم‌های اتخاذ شده در فرایند تحقیق بر اساس مجموعه‌ای از قواعد به گونه‌ای هدایت شوند؛ که یافته‌های تحقیق، محتوای اسناد تحلیل شده را منعکس سازند؛ نه تمایلات ذهنی نویسنده را. (محمّدی مهر، ۱۳۹۴: ۳۰) طبق این بیان، دوری از تمایلات ذهنی جهت کسب عینیت در تحقیقات کیفی کافی است. در کنار آن محققان کیفی، راه‌های دیگری نیز جهت برآوردن «پایایی» و همچنین «روایی» (شرط صحت سنجش) سنجیده‌اند و در این راستا اصطلاحاتی نظیر «قابلیت اعتماد»، را ابداع کرده‌اند که با استفاده از مفهوم آن، استراتژی‌های متعددی نظیر «ردیابی حسابرسی‌گونه»، «بازبینی در زمان کد گذاری»، «تأیید نتایج با مراجعه به آزمودنی‌ها»، «تأیید همکاران پژوهشی»، در نظر گرفته شده‌اند. (دانایی فرد و مظفری، ۱۳۸۷: ۱۴۶ و ۱۴۷) علاوه بر آن استفاده از «استراتژی‌های ممیزی پژوهشی» جهت افزایش دقت علمی نیز مطرح گشته‌اند و حاوی مکانیسم‌هایی است که دقت علمی یک پژوهش کیفی اعم از پایایی و روایی را در طی فرآیند تحقیق، تضمین می‌کنند. این سازوکارها در مراحل مختلف پژوهش تزریق می‌شوند تا با شناسایی و اصلاح خطاها، قبل از تأثیرات منفی آن‌ها و پیش از آن که مدل و تحلیل را مخدوش بسازند، یافته‌های پژوهشی معتبری را به وجود بیاورند.

عینیت در تاریخ پژوهی به عنوان یک تحقیق کیفی نیز به پیمانه سایر پژوهش‌های کیفی با چالش مواجه بوده است. لذا مایکل استنفورد توصیه می‌کند که «گزاره‌های ما باید کاملاً بر مبنای موضوع مورد بررسی - هرچه باشد - شکل بگیرند و صدق و کذب آن‌ها باید مستقل از افکار و احساسات افراد باشند». (استنفورد، ۱۳۸۲: ۹۳) این‌گونه توصیه‌ها به معنای پذیرش مفهوم عینیت به معنای دوم (شیوه تحقیق) است و هدفش جلوگیری از تسلط حداکثری ذهن بر تاریخ. بنابراین از منظر عینیت تفاوتی بین تحلیل محتوای کیفی و تاریخ پژوهی که هر دو متأثر از

پارادایم پست‌مدرنیسم هستند وجود ندارد و در تحصیل روایی و پایداری نیز با سایر روش‌های تحقیق کیفی همسو هستند.

باید خاطر نشان گردد، هرچند قرابت و همسویی مطالعات تاریخی با تحلیل محتوای کیفی بیشتر است؛ در عین حال این حقیقت به معنای بیگانه بودن روش پژوهش تاریخی به عنوان پژوهش اسنادی با مقوله کمیت نمی‌باشد تا با تحلیل محتوای کمی بیگانه تلقی شود. تاریخ قبل از این که به مرحله تحلیل ارتقاء یابد، روایی بوده است. تاریخ روایی فقط به نقل رویدادها خلاصه نمی‌شود؛ رصد نمادها و مقولات و مفاهیم در متون تاریخی ساده‌ترین شکل تاریخ روایی می‌تواند به حساب آید. لذا از هر دو رویکرد کمی و کیفی یا ترکیب از هر دو تحلیل محتوا، می‌توان در تاریخ‌نگاری استفاده کرد. آنچه در اتخاذ هرکدام از آن رویکردها دخیل است، سؤالات، اهداف و موضوع تحقیق است.

علیت و تبیین

طرح اصطلاح علیت در علوم اجتماعی خالی از اشکال نیست. چرا که توضیح علمی یک امر اجتماعی عبارت است از تعیین دلایل معقولی که فاعلان آن امر، برای رفتار خود در نظر گرفته‌اند؛ (مردیها، ۱۳۹۵: ۸۰) پس به جای علت باید به دنبال دلیل بود. دلیلی که ذهنیت فاعل، در آن نقش دارد. واضح است که این ذهنیت، خود متأثر از چارچوب‌های معنایی و فرهنگی است. در نتیجه تبیین چیزی نیست جز کشف معنای افعال جمعی در پرتو فرهنگ خاص فاعلان. (مردیها، ۱۳۹۵: ۸۰؛ تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۱۳) لذا صحبت از علیت در تحلیل محتوا که وابسته به استقراء و فهم و درک ذهنی متون است، فراتر از احتمال در طرح دلایل نمی‌تواند باشد. پس علیت در تحلیل محتوا، مبتنی بر احتمال است و از این جهت با تاریخ که علیت در آن علاوه بر درک و فهم ذهنی از متون، بر تخمین‌های ممکن و محتمل استوار است تفاوتی ندارد. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۵۸ و ۱۵۹) با این وصف تبیین مطرح در تحلیل محتوا و نیز تاریخ، مبتنی بر استقراء است. تبیین استقرایی در برگیرنده گزاره وضعیت و شرایط اولیه، همراه با گزاره احتمالی وقوع یک امر یا رویداد می‌باشد. البته تبیین نوع دیگری که قابل اعمال در تاریخ پژوهی و تحلیل محتواست نیز از سوی «استنفورد» مطرح شده است که از آن تحت عنوان «ارتباط آماری» یاد می‌کند. این نوع تبیین عبارت است از تجمع عواملی که از لحاظ آماری با معلول ارتباط دارند، بدون توجه به میزان احتمال حاصله. یعنی صرف حضور یکسری عوامل در این نوع تبیین مطرح است، نه میزان حضور. بنابراین با این الگو می‌توان رویدادهای با احتمال متوسط و پایین را هم تبیین کرد. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۴)

شراکت موضوعی

به طور معمول چنین تصور می‌شود که متصدی مطالعه ساختارها، علوم اجتماعی است و بررسی رویدادها برعهده مطالعات تاریخی. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۷۹) این باور پرسشی را خلق می‌کند که با وجود نقش ساختارنمای تحلیل محتوا که موضوع پژوهشی علوم اجتماعی محسوب می‌شود؛ آیا این تکنیک مناسب تاریخ خواهد بود؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است رابطه علوم اجتماعی با تاریخ را مرور نماییم:

محققان بر این باورند که اولاً ساختارها و رویدادها از لحاظ هستی‌شناختی اموری متمایز نمی‌باشند؛ بلکه نوعی «دوگانگی هم‌زیستانه» بین‌شان برقرار است. یعنی رابطه را می‌توان به گونه‌ای تعریف کرد که در آن وجود طرفین مدیون دیگری است. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۷۹ و ۸۰)

ثانیاً امروزه دایره موضوعی مطالعات تاریخ فقط به رویدادها محدود نمانده بلکه ساختارها را نیز درنور دیده و مرز علوم اجتماعی با تاریخ کمرنگ شده است. تاریخ مانند گذشته پایبند توالی و سیر زمان نمانده است. امروزه بسیاری از گزارشات تاریخی مربوط به یک نقطه زمانی هستند و هیچ روندی را دنبال نمی‌کنند. اثری چون «فرهنگ رنسانس در ایتالیا» (بوکهارت) در این فضا نگاشته گشته است. در مقابل آثاری در علوم اجتماعی هم وجود دارند که گذر زمان را در نظر می‌گیرند. مانند کتاب نظم اشیاء (میشل فوکو). (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۱۱) البته این همگرایی‌ها همواره یکدست نبوده است. فراز و فرود بسیاری را تجربه کرده‌اند که برآیند آن‌ها را قرابت موضوعی و روشی می‌توان به حساب آورد. (نوذری، ۱۳۸۳: ۱۸۱-۱۸۲)

از نشانه‌های دیگر نزدیکی تاریخ و جامعه‌شناسی، بسط حوزه وسیع اسناد و منابع است. یعنی مورخان فقط به متون و اسناد مکتوب بسنده نکرده‌اند، بلکه ابزارها و منابع نوینی را از جامعه‌شناسی به عاریت گرفته‌اند. بهره‌مندی از ابزارمصاحبه، پرسشنامه، تکنولوژی ضبط و پخش هم از آن قبیل است. (رضوی، ۱۳۸۸: ۷۶)

بنابراین می‌توان ادعا نمود که دو حوزه دانشی علوم انسانی مورد بحث، مکمل هم محسوب می‌گردند و هیچ تمایز مهمی بین تاریخ و علوم اجتماعی نمی‌توان یافت و هر دو به بازسازی واقعیت‌های اجتماعی مورد مطالعه خویش مشغول‌اند. پس تحلیل محتوا به عنوان یک تکنیک مورد استفاده غالباً علوم اجتماعی نمی‌تواند اصولاً از تاریخ‌نگاری فاصله داشته باشد.

ب- زمینه‌های روش‌شناختی

با توجه به تعاریف پژوهش تاریخی و تحلیل محتوایی، می‌توان تشابهات روشی آنها را در چند

مورد مطرح نمود:

۱. سر و کار هر دو روش با داده‌هایی است که قبلاً توسط دیگران گردآوری شده و در آن‌ها زمان، منطق و مقولاتی دخالت یافته که هیچ کدام مورد نیاز یا منطبق با مقتضیات تحلیل نیستند. یعنی تاریخ‌نگاران مانند تحلیل‌گران محتوایی، خود را در موضعی می‌بینند که قادر به کسب اطلاعات به شکل مطلوب و دلخواه نیستند، لذا ناگزیرند به هرگونه داده قابل دسترس و قابل استفاده در تحلیل بسنده کنند و به آن‌ها معنا ببخشند. (کریپندورف، ۱۳۹۰: ۳۷ و ۳۸)

۲. تاریخ، فقط از مطالعه آثار بر جای مانده کسب اطلاع می‌کند (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۳) و از این لحاظ قرابت کاملی با تحلیل محتوا دارد. بدین معنا که هر دو در بررسی‌های خود متکی بر متون و اسناد هستند و به صورت غیر مستقیم داده‌های خود را به دست می‌آورند. یعنی ابژه مورد مطالعه آن‌ها در دسترس مستقیم نیستند و هر دو با واسطه متن و اسناد به حقیقت نزدیک می‌شوند.

۳. پژوهشگر تاریخ تلاش می‌ورزد صورتی روشن از پدیده‌ها و ساختارهای تاریخی بنمایاند. (پرگاری و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۳) این هدف با دو عمل امکان پذیر است: گردآوری گزاره‌هایی مرتبط با رویداد (توصیف) و تبیین و تعلیل رویداد.

لازمه تبیین تلاش عقلانی است جهت رسیدن به کنه حقیقت که در این راستا بسیاری از گزاره‌ها، مورد تردید واقع شده و سلب اعتبار گشته و بسیاری دیگر که غیر مرتبط با قضیه می‌نمایند، در رویداد مورد مطالعه، مؤثر دانسته شده و در مواردی نیز با مدد استنباطات منطقی و عقلانی فقدان گزاره‌ها تکمیل می‌گردد. آن‌چه بستر همکاری تحلیل محتوا با تاریخ پژوهی را مهیا می‌سازد، استنباطات عقلی است. چرا که تحلیل محتوا طبق آن‌چه بیان شد، روشی است، جهت روشن نمودن زوایای تاریک یک متن و ارائه درکی بهتر از آن در رابطه با یک یا چند متغیر. که این هدف از طریق توصیف ویژگی‌های آشکار پیام‌ها و کشف و تفسیر ویژگی‌های پنهان پیام‌ها، قابل دستیابی است. یعنی ورود استنباطات عقلی به منظور دستیابی به آگاهی. اطلاعاتی که بدین شیوه به دست می‌آید قابل استفاده در بسیاری از شاخه‌های علوم اجتماعی من جمله تاریخ تحلیلی است. (استون و همکاران، ۱۹۶۶: ۵ و کریپندورف، ۱۳۹۰: ۳۱)

۴. شواهد و متون مورد مطالعه در تاریخ بسیار گسترده هستند و شامل هر اثر و نشانه‌ای است از آن‌چه انسان از ابتدای پدیدار شدنش انجام داده یا اندیشیده است. (استنفورد، ۱۳۹۳: ۲۲۸) چنین حیطه گسترده‌ای از منابع در تاریخ، مستلزم بهره‌مندی از روش‌ها و تکنیک‌های متنوع

جهت موفقیت هر چه بیشتر در خوانش صحیح و فهم محتوای شواهد و کشف و تفسیر درست آن‌ها است. تفسیری که به زعم «کار»، هویت رویداد تاریخی به آن وابسته است. (کار، ۱۳۵۶: ۱۶) و تا دقیق و فراگیر به انجام نرسد گستردگی منابع، امتیازی برای تاریخ‌نگاری به بار نخواهد آورد. این حقیقت اقتضای کاربرد تکنیک و ابزار مطلوب و متنوعی را دارد. به نظر می‌رسد تحلیل محتوا قابلیت عرضه تکنیکی مناسب این عرصه را دارد. می‌تواند با ارزیابی دقیق و با بررسی کمی و کیفی، متون مورخان را جهت شفاف سازی رویدادها به نحو مطلوبی مدد رساند.

کاربرد تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی

تحلیل محتوا بدون نظر داشت زمان و مکان، در مورد محتوا و منابعی که در زمان‌های گذشته و یا در فرهنگ‌های دیگر تولید شده‌اند، یک امر پذیرفته شده تلقی می‌گردد. (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰۹) این ویژگی در حوزه تاریخ پژوهی نیز امری ممتنع تلقی نمی‌شود؛ چرا که اغلب فرایندهای اجتماعی با نمادها صورت می‌گیرند و تحلیل محتوا که از ظرفیت خاصی جهت پرداختن به ارتباطات نمادین و پدیده‌های مشاهده نشده با میانجی‌گری داده‌ها برخوردار است، در دانش تاریخ که مأمور پردازش داده‌های بی‌ساخت است، کاربرد وسیعی می‌تواند داشته باشد.

کریپندورف نیز معتقد است که «کثرت کاربرد تحلیل محتوا آن را از انحصار این رشته یا آن رشته بیرون آورده و به نظر می‌رسد هر چیزی قابل تحلیل، محتواست و هر تحلیل پدیده‌های نمادین، تحلیل محتوا». (کریپندورف، ۱۳۹۰: ۲۱) چنین برداشتی از تحلیل محتوا به مفهوم آن است که «معنا» لزوماً برای همگان یکسان نیست؛ پس می‌توان تفسیرهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، سیاسی و... از آن ارائه کرد، در حالی که همه آن‌ها معتبر می‌توانند تلقی شوند. (کریپندورف، ۱۳۹۰: ۲۶ و ۲۷)

با وصف مذکور و با توجه به ارتباط نزدیک معرفتی و روش‌شناختی تحلیل محتوا با تاریخ پژوهی، چندین کاربرد از آن را در مطالعات تاریخی می‌توان در ذیل عناوین مرتبط با نویسنده (فرستنده)، متن (پیام) و مخاطب (گیرنده) معرفی کرد:

کاربردهای مرتبط با نویسنده

۱. ارزیابی عملکرد تولید کنندگان محتوا ایده ای است که صرفاً با تکنیک تحلیل محتوا میسر می‌گردد. لازمه این کار استنتاج الگوها از اطلاعات محتوای منابع مرجع به شیوه استقرایی است. هولستی تعیین میزان متوسط اخبار خارجی روزنامه‌های پایتخت را مثال می‌زند تا شاخص و الگویی جهت مقایسه پوشش بین المللی هر روزنامه به دست آید. در حوزه مباحث تاریخی نیز

برخی منابع شاخص مانند شاهنامه چنین نقشی را می‌توانند بازی کنند؛ تا در نحوه ارائه گزاره‌های تاریخی، الگویی را به دست دهند که بتوان با آن‌ها سایر آثار را محک زد. هر چند که پژوهشگر یا تحلیلگر با استفاده از این شیوه نمی‌تواند مشخص کند که معیار مطلق و با کفایت به دست آورده است یا خیر؛ ولی می‌تواند نشان دهد که یک روایت نسبت به منابع مشابه چگونه عمل کرده است. نمونه فارسی موجود مرتبط با این رویکرد «بررسی مقایسه‌ای افسانه کُهرزاد و بَسی با زال و رودابه در شاهنامه فردوسی» (جَبَّارَه ناصرو، ۱۴۰۲: ۲۳-۴۰) است. نویسنده با معیار قراردادن شاهنامه تلاش ورزیده تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو روایت را مشخص سازد.

از سوی دیگر می‌توان اطلاعات محتوا را با معیارهای غیر محتوایی هم سنجید. مثلاً با نقطه نظرات کارشناس یا دیدگاه‌ها و باورهایی که نزد عوام یا خواص وجود دارند. به طور مثال محتوای کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» را می‌شود از لحاظ متغیر رویکرد تاریخ فرهنگی با نظرات و شاخص‌های مطرح در حوزه تاریخ فرهنگی سنجید. شبیه مقاله «بازتاب تاریخ فرهنگی در آیینۀ غبار» (سعیدی، ۱۴۰۰: ۱۰۰-۱۲۰) یا «تحلیلی جامعه‌شناختی بر خرافه‌گرایی دینی در عصر مرشد شاهان صفوی» که در آن باور به قداست و معصوم بودن شاه میان مردم عامه و دربار در منابع عصر صفوی مورد تحلیل قرار گرفته است. (ستوده‌فر و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۹-۱۵۶)

۲. دستیابی به نتایجی درباره تشخیص نویسنده آثار مجهول و تعیین خصوصیات، انگیزه، اهداف، معانی و ارزش‌ها نیز با مدد تحلیل محتوا میسر می‌گردد. دسترسی به این اهداف کار آسانی نیست؛ چرا که برقرار نمودن ارتباط بین اظهارات فرد از یک طرف و انگیزه‌ها، شخصیت و دیگر ویژگی‌های نویسنده از سمت دیگر عاری از ابهام نخواهد بود. از سویی دیگر به سبب تفاوت شیوه‌های ابراز احساسات، نیت و دیگر ویژگی‌ها توسط مردم، نمی‌توان به نتایج بررسی‌هایی که منحصر از اطلاعات محتوا به دست می‌آیند اعتماد کرد. اگر مدرکی تأیید کننده، خارج از محتوا وجود نداشته باشد؛ دستیابی به نتایجی درباره نویسنده، آن هم مستقیماً از اطلاعات محتوا، جنبه احتمالی به خود خواهد گرفت. (هولستی، ۱۳۸۰: ۵۵ و ۵۶) از نمونه‌های عملی در این زمینه که با روش تحلیل محتوا به ثمر نشسته است مقاله «نویسنده اصلی تأدیب النسوان کیست» می‌باشد. (کراچی، ۱۳۸۹: ۱۹۹-۲۰۷)

رفع اختلاف نظر در مورد یک اثر بی‌نام و نشان یا مورد اختلاف نیز در همین راستا قابل بحث است که با وجود شاخص، این کار امکان‌پذیر است. یعنی این نوع مطالعات عمده‌تاً مستلزم شمارش واژه‌ها در اسنادی است که اصالت آن‌ها مورد تردید قرار دارد و سپس مقایسه آن‌ها با

واژه‌های مشابه در اسناد دیگر. کاری که عده‌ای از محققان در مورد رساله تذکرة الائمہ، (صالحی زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۳۷-۱۵۶) انجام داده‌اند و با التفات به شواهد درون متنی و سایر نسخ خطی باقی مانده از این رساله و با روش تحلیل محتوا به این نتیجه رسیده‌اند که از دو نسخه مرتبط با این رساله، یکی اصل و دیگری تلخیص است.

۳. دستیابی به میزان باورهای سیاسی، مذهبی، فرقه‌ای نویسنده‌ای دور از دسترس، به دلایل مختلف، ممکن است تنها از طریق تحلیل کمی محتوای آثارش ممکن شود. یعنی هنگامی که مدرکی به غیر از اثر مورد بررسی در خصوص موضوع مورد تحقیق، وجود نداشته باشد، بهترین گزینه، تحلیل محتوایی آثار فرد مورد نظر خواهد بود؛ مثلاً ویژگی‌های فکری و عقیدتی یک صاحب اثر که در منبع دیگر از آن نشانی نیست و تنها گزینه موجود اثر خود فرد مورد بررسی می‌باشد. نمونه گویا در این زمینه مقاله «زندگی و اندیشه شمس تبریزی با تکیه بر وجهه آموزگاری او» است. این اثر بر اساس مجموعه تقریرات شمس به نام «مقالات» شکل گرفته است؛ تلاش شده است از میان «مطالب آشفته و نابسامان» آن کتاب بر وجهه‌ای از شخصیت و منش آموزگاری شمس روشنی انداخته شود. (قاسمی و محمدی، ۱۳۹۸: ۱۹۳-۲۱۸)

۴. اما کاربرد روشن‌تر تحلیل محتوا به خصوص در بخش تاریخ اندیشه‌ها با تهیه مدل‌های عملکردی، آشکارتر می‌نماید. منظور حالتی است که تحلیل‌گر محتوا با تحلیل آثار گروهی خاص از نویسندگان، خطوط اصلی اندیشه آن‌ها را به دست آورده، با یکدیگر تلفیق کرده و در نهایت مجموعه‌ای را به وجود می‌آورد که مشخص کننده نحله، فلسفه یا مکتب خاص می‌باشد. (ساروخانی، ۱۳۸۷: ۲۸۲) آثار مرتبط با گونه‌شناسی‌ها در تاریخ علم و اندیشه با این رویکرد سازگاری بیشتری دارد. چرا که می‌توان با روش قیاسی مقوله‌ها را از قبل تعیین کرد و داده‌های برگرفته از متون را در ذیل آن‌ها قرار داد تا خطوط و الگوهای کلی به دست آیند. البته می‌توان با رویکرد استقرایی و بررسی و تحلیل متون به مقوله‌ها و خطوط اصلی اندیشه نیز دست یافت. تاریخ‌های موضوعی در رشته‌های علمی مصداقی از این رویکرد به حساب می‌آیند.

کاربردهای مرتبط با متن

یکی از شیوه‌های عملکرد در تحلیل محتوا مقایسه متغیرها است که به دو حالت آن اشاره می‌شود: (هولستی، ۱۳۸۰: ۴۹-۵۵)

۱. در حالت اول حداقل دو نوع مقایسه را می‌توان نشان داد: مقایسه پیام‌ها در طول زمان و به شکل ممتد که با این رویه گرایش‌های موجود در یک سند قابل دستیابی است. «تحلیل و

مقایسه محتوای سنگ‌نوشته‌های قبور بهشت زهراي تهران در دو دهه (۱۳۷۴-۱۳۸۴) و (۱۳۸۴-۱۳۹۴) با تأکید بر ارزش‌های برجسته» نمونه روشنی از مقایسه متغیرها در طول زمان مشخص است. محقق در این مثال با روش تحلیل محتوا ثابت می‌کند که سنگ قبور دهه اول ارزش‌مدارانه از سوی بازماندگان ساخته شده، حال آن‌که سنگ قبور دهه دوم کمتر به ارزش‌های سنتی دهه اول پایبند مانده و بیشتر تجملاتی گردیده است. (پورناصرانی و سلیمانی، ۱۳۹۶: ۱۰۱)

نوع دوم مقایسه و مطالعه پیام‌ها به صورت مقطعی است که اثرات موقعیت‌های مختلف بر محتوای پیام را نشان می‌دهد. این رویه زمانی بیشتر مورد ضرورت واقع می‌شود که قصد بررسی تأثیر شرایط دگرگون شده را داشته باشیم. اثر تحلیلی «تأثیر گفتمان‌های سیاسی بر طنز مطبوعاتی (تحلیل محتوای روزنامه کیهان ۱۳۷۶-۱۳۹۹)» با چنین رویکردی شکل گرفته است. نویسنده با اشاره به تأثیر پذیری رسانه‌ها از گفتمان‌های متغیر سیاسی جامعه به تأثیرات سه دوره اصلاحات، اصولگرایی و اعتدال بر طنز مطبوعاتی پرداخته است. (خواجه‌سروی و قائمی‌طلب، ۱۴۰۱: ۲۰۷۶-۲۰۹۸)

۲. حالت دوم همان تحلیل‌های درون پیامی جهت بررسی ارتباط متغیرها با همدیگر است. طرح پژوهشی ممکن است مبتنی بر ارتباط دو یا چند متغیر در سندی واحد یا مجموعه‌ای از اسناد باشد. این‌گونه تحلیل‌های درون متنی، می‌تواند در دو حالت منظور گردند:

در حالت نخست بین ویژگی‌های فردی و معرفتی تولید کنندگان پیام با محتوای پیام او در خصوص متغیر یا متغیرهای معین مقایسه صورت می‌گیرد. مقاله «رابطه زمینه‌های اصلی و معیارهای اجتهادی طبری در بررسی و ترجیح آراء تفسیری» با این رویکرد شکل گرفته است. نویسنده در این اثر به واکاوی کمی و کیفی رابطه «زمینه‌های اصلی» و «معیارهای اجتهاد» طبری (به عنوان ویژگی معرفتی او) با آراء متفاوت تفسیریش در «جامع البیان عن تأویل القرآن» می‌پردازد. (خانی مقدم و دیاری بیدگلی، ۱۳۹۴: ۶۹-۸۸)

در حالت دوم تفاوت‌های موجود بین تولید کنندگان پیام بر اساس مقایسه متغیر اتفاق می‌افتد؛ به عبارت بهتر مقایسه متغیر واحد در دو پیام با تولید کنندگان متفاوت به منظور فهم ویژگی‌های فردی و شخصی آنان. پژوهش «سفرهای چهارگانه عرفا نزد تلم سانی و عبدالرزاق کاشانی» بر همین رویه صورت گرفته و در طی آن محقق با جستجو در آثار دو عارف مذکور ویژگی‌های پراکنده سالک در هریک از سفرهای چهارگانه را بررسی نموده و تفاوت آن‌ها را نزد دو عارف نشان داده و بدین ترتیب تفاوت‌های معرفتی نزد دو عارف آشکار شده است. (سید موسوی،

۳. از دیگر کاربردهای تحلیل محتوا در تاریخ پژوهی فهم ارزش ها و باورهای حاکم بر زمانه و جامعه نویسنده است که از نوشتار و گفتار نویسنده و گوینده قابل استنباط است؛ چرا که تمام واژه های پیام، شاخص های معتبری از باورها، ایده ها و انگیزه های فردی است که جدای از جامعه خویش نمی باشد. لذا لازم است با متون تاریخی و اساساً هر متنی صرفاً به مثابه متنی یک لایه مواجه نشویم. یعنی متون برآمده از شرایط فرهنگی و اجتماعی خاصی است. (ذکاوت، ۱۳۹۲: ۵۰) پس می توانیم با بررسی و مطالعه شواهد اسنادی و متون تاریخی به باورهای حاکم بر نویسنده و جامعه ای که نویسنده را در خود پروراند است، برسیم. حتی سبک های هنری و ادبی که اثر مورد بررسی از آن برخوردار می باشد بازتاب دهنده مطلوبی است جهت فهم شرایط هنری و ادبی عصر پدیدآورنده اثر.

با این وصف متون و آثار مورد بحث، در قالب اسناد شخصی، اعم از یادداشت های روزانه، نامه ها، شرح حال ها و سخنرانی های ایراد شده، دامنه های متفاوتی از مؤلفه های معرفتی و فرهنگی را منعکس می سازند. لازم به ذکر است که بررسی تحلیل محتوایی ویژگی های شخصیتی، فرهنگی، ارزشی و معرفتی نویسندگان بر اساس اسناد و متون منتسب با آنان، با این توجیه عقلانی پشتیبانی می شود که فراوانی شاخص و یا مقوله ای خاص در متن و سند مورد مطالعه، نشانی از اهمیت آن مقوله نزد نویسنده دارد. (هولستی، ۱۳۸۰: ۱۱۲ و ۱۱۳) مثلاً نویسنده ای که به دنبال فهم «بازتاب زنانگی در رباعیات مهستی گنجوی» است می تواند نتایج تحقیق (اعتراض خاموش فمینیستی و محافظه کاری) خود را تعمیم داده و به تصویری از وضعیت جامعه در قرن ششم هجری برسد. (پارسا و کریمی، ۱۳۹۹: ۴۷-۶۴)

۴. در کاربرد قبلی از شخصیت شناسی نویسنده به وضعیت شناسی جامعه می رسیدیم. اما در اینجا مستقیماً از خود متن به ویژگی های فرهنگی و اجتماعی جوامع گذشته می توان رسید. آشکال و شواهدی که بازگو کننده وضعیت فرهنگی گذشته می باشند، به عنوان مظهر و نماد ذهنیت مردم شمرده شده و محقق در پی آن است که در پس این ظواهر، به شناخت باورها، آداب و عادات مردم برسد. (برک، ۱۳۸۹: ۸۷) یکی از مظاهر اسناد مذکور، متون است که در تحلیل محتوا به عنوان منبع جمع آوری اطلاعات محسوب شده و تحلیل گر در کنار شناخت ظواهر در صدد شناخت ویژگی باطنی و نهانی آنها است. از متون مهم و پرکاربرد در این عرصه، متون ادبی و دینی هستند که در تشخیص زمینه و نحوه شکل گیری فرقه ها یا تعیین جایگاه اجتماعی گروه ها

کارساز می‌باشند. مانند آن‌چه در مقاله‌های «بازتاب جایگاه اجتماعی زنان عصر پهلوی اول در روزنامه اطلاعات (۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ ش)» (ثواب، ۱۳۹۸: ۵۹-۹۸) و «بازتاب مشارکت اجتماعی در بوستان سعدی» شاهدش هستیم. پژوهش اخیر مؤلفه‌های مشارکت را در بوستان به شیوه اسنادی همراه با تحلیل محتوا بررسی نموده و نشان داده که جایگاه بسامدی مؤلفه مذکور بعد از هنجارگرایی و اعتماد قرار دارد. (گراوند و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۱-۹۵)

کاربردهای مرتبط با مخاطب

۱. یکی از اهداف مهم تحلیل متون پاسخ به این پرسش است که آیا ویژگی مخاطبان و بروز تغییرات در انتظارات آنان بر محتوا و سبک ارتباط، اثر می‌گذارد یا خیر؟ نمونه برجسته در این مورد مطالعات شیعه‌شناسانه امیرمعزی، فراهم آمده در کتاب «مذهب زرین (باطنی) اعتقادات و اعمال روحانی در اسلام شیعی» است. وی در این اثر با بررسی متون حدیثی شیعه در مقاطع زمانی مختلف مفاهیم و مقولات «سیاست گرایی»، «باطن گرایی» و «عقل گرایی» را استنباط می‌کند که در پی هم از سده‌های نخست اسلام به بعد در تاریخ تشیع دیده می‌شوند. امیرمعزی با تحلیل متون تاریخی مانند «بصائر الدرجات» و «اصول کافی» باطن گرایی شیعه در عهد تألیف، آن‌ها را استنباط می‌کند؛ یا با مطالعه و بررسی آثار شیخ طوسی به این نتیجه می‌رسد که ابعاد باطنی تشیع در عصر نامبرده کمتر شده است. استنباطات مذکور با بررسی متون و نظر داشت بافت سیاسی، معرفتی و عقیدتی عصر تألیف آن آثار حاصل شده است. در عین حال با نگاهی پدیدارشناسانه، فهم، قرائت و تفسیر مخاطبان آن آثار را نیز لحاظ کرده و به قول خودش سعی کرده که از عینک شخصی در فهم متون کمتر بهره ببرد و متن را با توجه به شرایط فکری، مفهومی و تاریخی زمانه درک کند. (جازاری معموی، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۸۶)

در مطالعات تاریخی معاصر، زمینه‌های اجرای این روش بیشتر به نظر می‌رسد. مثلاً می‌توان لفاظی‌های سیاسی یک سیاستمدار را در حضور گروه‌هایی با سلاقی و ایده‌های مختلف مقایسه کرد.

۲. مطالعه انعکاس و آثار پیام در مخاطبین کاربرد دیگری از موضوع مورد بحث است. روشن است که هر گونه بازتاب یا تأثیرگذاری در صورتی قابل سنجش و بررسی است که خود در متنی منعکس گشته باشد. نمونه‌های متعددی در این زمینه قابل تمثيل است. «بازتاب آیه تجلی در متون عرفانی فارسی تا پایان قرن هفتم» از همین قبیل است. (اژه‌ای و آقاخانی، ۱۳۹۶: ۸۹-۱۱۲)

منتها در این میان تحلیل‌گر باید متوجه باشد محتوای پیام معینی بر تمام اشخاص تأثیر یکسان ندارد، چرا که معمولاً گیرندگان پیام، محتوای پیام را در پرتو فهم و اعتقادات شان نسبت

به اعتبار، جایگاه، شخصیت و سایر مؤلفه‌های مربوط به منبع ... مورد تفسیر و تحلیل قرار می‌دهند. لذا پژوهشگری که قصد دارد آثار پیام را ارزیابی کند، نمی‌تواند تحلیل خود را صرفاً به محتوای پیام محدود سازد؛ بلکه ویژگی‌ها و شرایط مربوط به گیرنده پیام را نیز باید مد نظر داشته باشد. (هولستی، ۱۳۸۰: ۶۰)

۳. بررسی تأثیرات جریان‌ها و رویدادهای سیاسی، معرفتی و... در مفکوره یک گروه و یا یک فرد به نحو مطلوب‌تری با تحلیل‌های محتوایی میسر است. «سرچشمه‌های اندیشه بهمن یا صادر اول شیخ اشراق» از جمله تحقیقاتی است که مبین این رویکرد است. این نوشتار با روش تحلیل محتوا در پی احصاء و تحلیل میزان آثار مستقیم و غیر مستقیم بهمن که در باور مزدیسنان برترین فروزه اهورا مزدا به شمار می‌رود در آثار شیخ اشراق است. (مفتونی و درودی جوان، ۱۳۹۷: ۷-۲۴)

از سویی دیگر بسیاری از رویدادهای تاریخی معلول متغیرهای خاص می‌باشند؛ مانند متغیرهای روان‌شناختی احساس خصومت، دوستی، برداشت سیاستمداران؛ تبیین در تاریخ‌پژوهی نمی‌تواند بدون نظرداشت جنبه‌های روان‌شناختی عوامل و نیروهای مؤثر در رویدادها به خوبی و صحیح شکل بگیرد. پیدا کردن رابطه بین متغیرهای روان‌شناختی و رویدادهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی، ضرورت بهره‌مندی از روش تحلیل محتوا را حیاتی جلوه می‌دهد. تحلیل محتوا نقش خود را در این‌جا با تحلیل منظم و سیستماتیک اسناد سیاسی و نظامی می‌تواند ایفا نماید. (ساروخانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۸۲؛ هولستی، ۱۳۸۰: ۱۲۵) یکی دیگر از متغیرهای تأثیرگذار ایدئولوژی و مذهب حاکمان است که نمودها و بازتاب‌های متنوعی را بر جا می‌گذارد. مقاله «حاکمیت بر رعایا: بازتاب ایدئولوژی صفویان در نقاشی‌های مرد سوار بر است و فیل ترکیبی (پیکره در پیکره)» (نایفی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۲۱-۱۵۸) مصداق است از این‌گونه تأثیر و تأثر که با مدد تحلیل محتوا می‌توان آن را نشان داد.

نتیجه‌گیری

در سایه ترویج تعاملات بینارشته‌ای، از لحاظ معرفت و روش‌شناسی بین تحلیل محتوا و تاریخ‌پژوهی تباین و مغایرتی دیده نمی‌شود. آن‌چه قرابت روش تحقیق تاریخی و تحلیل محتوای کیفی را تأمین می‌کند تبعیت از پارادایم واحد تفسیری است. مسأله عینیت در هر دو روش به معنی پایبندی به «شیوه خاص تحقیق» و تلاش جهت نیل بیشتر به واقعیت مطرح می‌باشد. متأثر از این رویکرد ضوابط پایایی و روایی علوم اجتماعی در هر دو روش معمول می‌باشند. تحلیل محتوای کمی هر چند تابع پارادایم تحصّلی است در عین حال با آن بخش از تاریخ‌نگاری روایی که رسالت خود را بیان کمیت‌ها می‌داند مغایرتی ندارد. به سبب تبعیت از پارادایم مشترک آن‌ها را در بحث تبیین نیز همسو ساخته و هر دو روش تحقیقی در پی فهم دلیل هستند نه تعیین علیّت.

زمینه‌های روش‌شناختی کاربرد تحلیل محتوا نیز با نظر داشت استنباطات عقلی مشترک مانند تحلیل، تفسیر و حتی توصیف قابل توجیه می‌باشد و فرایند پژوهش در هر دو روش روی اسناد و متونی اعمال می‌شود، که غیر مستقیم در دسترس مورّخ و تحلیل‌گر قرار گرفته‌اند.

تحلیل محتوا که از ظرفیت خاصی جهت پرداختن به ارتباطات نمادین و پدیده‌های مشاهده نشده با میانجیگری داده‌های مرتبط با پدیده‌ها، برخوردار است، در حوزه تاریخ پژوهی که مأمور پردازش داده‌های بی‌ساخت است، امر پذیرفته شده تلقی می‌شود؛ با توجه به این حقیقت در حوزه‌های سه‌گانه فرستنده، پیام و گیرنده موارد متعددی از کاربرد تحلیل محتوا قابل رصد است.

منابع:

- اتکینسون، آر. اف، استنفورد، مایکل و دیگران (۱۳۹۲). فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری، ترجمه نوذری، تهران: نشر طرح نو.
- اژه‌ای، تقی و آقاخانی، نفیسه (۱۳۹۶). تحلیل بازتاب آیه تجلی در متون عرفانی فارسی، تا پایان قرن هفتم، ادب عرفانی، شماره ۴، سال یازدهم، ۸۹-۱۱۲.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲). درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۳). درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: دانشگاه امام صادق، چاپ هفتم.
- ایمان، محمد تقی؛ نوشادی محمود رضا (۱۳۹۰). تحلیل محتوای کیفی، نشریه پژوهش، شماره ۲، سال سوم، ۴۴-۱۵.
- برک، پیتز (۱۳۸۹). تاریخ فرهنگی چیست؟، ترجمه نعمت الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- پارسا، سید احمد؛ کریمی، مهین (۱۳۹۹). بازتاب زنانگی در رباعیات مهستی گنجوی. شعر پژوهی (بوستان ادب). شماره ۴، دوره دوازدهم، ۴۷-۶۴.
- پرگاری، صالح؛ پروین، نادر و دیگران (۱۳۹۱). مکتب آنال جامعیت فکری مورخ یا دترمینیسم محیطی، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، تهران، دانشگاه الزهراء، شماره ۱۰، سال بیست و دوم، ۲۹-۵۴.
- پورناصرانی، رضا؛ سلیمانی، ندا (۱۳۹۶). تحلیل و مقایسه سنگ نوشته های قبور بهشت زهراى تهران در دو دهه (۱۳۸۴-۱۳۷۴)، مطالعات جامعه شناسی، شماره ۳۵، سال نهم، ۱۲۳-۱۰۱.
- تبریزی، منصوره (۱۳۹۳). تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و استقرایی، علوم اجتماعی، شماره ۶۴، ۱۳۸-۱۰۵.
- ثواب، جهان بخش؛ رستمی، پروین و دیگران (۱۳۹۸). بازتاب جایگاه اجتماعی زنان عصر پهلوی اول در روزنامه اطلاعات (۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ ش). تحقیقات تاریخ اجتماعی. شماره ۱، دوره نهم، ۵۹-۹۸.
- جازاری معمولی، سعید (۱۳۹۲). روش شناسی شیعه پژوهی پروفیسور محمدعلی امیر معزی، نامه ایران و اسلام، شماره ۶، سال دوم، ۱۷۵-۱۹۰.

- جبار ناصرو، عظیم (۱۴۰۲). بررسی مقایسه‌ای افسانه کُهرزاد و بسی با زال و رودابه در شاهنامه فردوسی. پژوهشنامه ادب غنایی. شماره ۴۰، دوره بیست و یکم، ۲۳-۴۰.
- خانی مقدم، مهیار؛ دیاری بیدگلی، محمد تقی (۱۳۹۴). رابطه «زمینه‌های اصلی» و «معیارهای اجتهادی» طبری در بررسی و ترجیح آراء تفسیری. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، شماره ۱، دوره چهارم، ۶۹-۸۸.
- خواجه سروی، غلامرضا؛ قائمی طلب، محبوبه سادات (۱۴۰۱). تأثیر گفتمان‌های سیاسی بر طنز مطبوعاتی (تحلیل محتوای روزنامه کیهان ۱۳۷۶-۱۳۹۹)، جامعه‌شناسی سیاسی ایران، شماره ۱۰، دوره پنجم، ۲۰۷۶-۲۰۹۸.
- دانایی فرد، حسن؛ مظفری، زینب (۱۳۸۷). ارتقاء روایی و بایایی در پژوهش‌های کیفی مدیریتی: تأملی بر استراتژی‌های ممیزی پژوهشی، پژوهش‌های مدیریت، شماره ۱، سال اول، ۱۶۲-۱۳۱.
- ذکاوت، محمود (۱۳۹۲). همکاری تاریخ و زبان‌شناسی، خردنامه، شماره ۱۱، ۵۷-۴۹.
- رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۸۸). تاریخ و ضرورت همگرایی با علوم اجتماعی، تاریخ اسلام، شماره ۴۰، ۸۱-۶۵.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۴). تکنیک‌های خاص تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۷). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی: اصول و مبانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ستوده‌فر، مهدی؛ جدیدی، ناصر؛ قلی‌زاده، آذر (۱۳۹۷). تحلیلی جامعه‌شناختی بر خرافه‌گرایی دینی در عصر مرشد شاهان صفوی. جامعه‌شناسی کاربردی. شماره ۳، دوره بیست و نهم، ۱۳۹-۱۵۶.
- سعیدی، محمد مهدی (۱۴۰۰). بازتاب تاریخ فرهنگی در آئینه غبار، مجموعه مقالات «تأملاتی در تاریخ فرهنگی و حوزه‌های موضوعی آن»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۰۰-۱۲۰.
- سید موسوی، سید حسن (۱۳۹۶). سفرهای چهارگانه عرفا نزد تلمسانی و عبدالرزاق کاشانی. مطالعه عرفانی. شماره ۲۶، ۱۷۰-۱۴۳.
- صالحی زاده، هادی؛ نوئی، ابراهیم؛ احمدوند، عباس (۱۳۹۹). رساله تذکرة الائمہ، ویژگی‌ها و چالش‌های کتاب‌شناسی پیرامون آن. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام. شماره ۲۷، دوره

چهاردهم، ۱۵۶-۱۳۷.

قاسمی، طاهره و محمدی، علی (۱۳۹۸). زندگی و اندیشه شمس تبریزی با تکیه بر وجهه آموزگاری او. ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. شماره ۵۷، دوره پانزدهم، ۲۱۸-۱۹۳.

قهرمان، میثم؛ کشاورز، هادی (۱۳۹۵). تحلیل محتوای کیفی الگوی نظام سیاسی در کتاب ولایت فقیه امام خمینی (ره)، دانش سیاسی، شماره ۲۳، ۱۶۲-۱۳۹.

قائدی، محمد رضا؛ گلشنی، علیرضا (۱۳۹۵). روش تحلیل محتوا از کمی گرایی تا کیفی گرایی، روش ها و مدل های روان شناختی، شماره ۲۳، دوره هفتم، ۸۲-۵۷.

کار، ادوارد هالت (۱۳۵۶). تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، چاپ سوم.

کراچی، روح انگیز (۱۳۸۹). نویسنده اصلی تأذیب النسوان کیست؟، تاریخ ادبیات، شماره ۶۵، ۱۹۹-۲۰۷.

کرپیندورف، کلوس (۱۳۹۰). تحلیل محتوا: مبانی روش شناسی، تهران: نشرنی.

گراوند، علی؛ سهراب نژاد، علی محمد؛ قاسمی، یارمحمد (۱۳۹۶). بازتاب مشارکت اجتماعی در بوستان سعدی. جامعه پژوهی فرهنگی، شماره ۳، دوره هشتم، ۷۱-۹۵.

معروفی، یحیی؛ یوسف زاده، محمد رضا (۱۳۸۸). تحلیل محتوا در علوم انسانی (راهنمای عملی تحلیل کتابهای درسی)، تهران: سپهر دانش، چاپ اول.

مفتونی، نادیا؛ درودی جوان، مرتضی (۱۳۹۷). سرچشمه های اندیشه بهمن یا صادر اول شیخ اشراق. تاریخ فلسفه. شماره ۳۵، ۲۴-۷.

محمدی مهر، غلامرضا (۱۳۹۴). روش تحلیل محتوا (راهنمای عملی تحقیق)، تهران: دانش نگار.

مومنی راد، اکبر؛ علی آبادی، خدیجه و دیگران (۱۳۹۲). تحلیل محتوای کیفی در آیین پژوهش: ماهیت، مراحل و اعتبار نتایج، اندازه گیری تربیتی، شماره ۱۴، سال چهارم، زمستان، ۲۲۲-۱۸۷.

مردیها، مرتضی (۱۳۹۵). معنا و مبنای تبیین در علوم اجتماعی، مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، شماره ۴، دوره ۸، ۷۹-۱۰۴.

نایفی، صدیقه؛ جوانی، اصغر؛ مریدی، محمد رضا (۱۳۹۷). حاکمیت بر رعایا: بازتاب ایدئولوژی صفویان در نقاشی های مرد سوار بر است و فیل ترکیبی (پیکره در پیکره). تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۲، دوره چهاردهم، ۱۵۸-۱۲۱.

نوذری، حسین علی (۱۳۸۳). ماهیت بین رشته ای علوم: در ضرورت همکاری و تقابل تاریخ و

- علوم اجتماعی، تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۰، سال هشتم، ۲۳۰-۱۷۱.
- هولستی، ال آر (۱۳۸۰). تحلیل محتوا در علوم اجتماعی و انسانی، ترجمه سالار زاده امیری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم.
- Ogunniyi O. J., & Solomon, A. (2014). History, Science and The Relationship of Humanities to Other Knowledge Domain, *Global Journal of Interdisciplinary Social Science*, September-October vol.3(5).
- Stone, P. J., Dunphy, D.C., & Smith, M. S. (1966). *The general Inquirer: A Computer Approach to Content Analysis*. MIT Press.
- Macnamara, J. (2005). Media Content Analysis: Its Uses, Benefits and Best Practice Methodology. Jan : https://www.researchgate.net/publication/267387325_Media_Content_Analysis_Its_Uses_Benefits_and_Best_Practice_Methodology.
- Khatawani, M. K. & Panhwar, F. Y. (2019). Objectivity in Social Research : A Critical Analysis, *Asia Pacific*. Vol.37, 126-142